



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات فقهی سیاست



دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال سوم، شماره ششم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام
مدیر مسئول: آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی
سر دبیر: سید جواد حسینی گرگانی



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- ◆ میرتقی حسینی گرگانی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ سید جواد حسینی گرگانی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فقه روابط بین الملل)
- ◆ قاسم شبان نیا (عضو هیأت علمی مؤسسه امام خمینی علیه السلام، دکتری علوم سیاسی)
- ◆ محمد قاسمی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فلسفه سیاسی)
- ◆ مجتبی عبدخدایی (عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، دکتری روابط بین الملل)
- ◆ احمد مبلغی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ ابوالقاسم مقیمی حاجی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ محمد جواد نوروزی (استاد مؤسسه امام خمینی علیه السلام)
- ◆ محمد سعید واعظی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)

دبیر تحریریه: محمد قاسمی
ویراستار: محسن اکبری
صفحه آرا: محسن شریفی

دبیر اجرایی: حسین حمزه
طراح جلد: حمیدرضا پورحسین
مترجمان: ابراهیم حسن (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

مجوز انتشار نشریه **مطالعات فقهی سیاست** در زمینه فقه و علوم سیاسی (تخصصی) به زبان فارسی و ترتیب انتشار دوفصلنامه به نام مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام در تاریخ ۱۴۰۰/۲/۲۰ به شماره ثبت ۸۷۸۲۶ از سوی معاون امور مطبوعاتی و اطلاع رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر گردید.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر دوفصلنامه مطالعات فقهی سیاست
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸
قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال





The Necessity of Establishing a Religious Government Based on Verse 13 of Sūrah al-Shūra

Seyed Javad Hosseini Gorgani¹

Mohammad Baqer Ahmadi Haji²

Abstract

One of the primary and key issues in the sciences related to politics is the relationship between religion and politics. Other political issues - especially the type of government - are affected by this issue. Those who deny the relationship between religion and politics, in solving political dilemmas and problems, resort to established customs and consider politics worldly affair, thus not attributing any role to religion in determining the type of government and the source of authority. In contrast, proponents of the connection between religion and politics consider politics as a divine and sacred matter, seeking refuge in Sharia law to solve political problems. This approach considers government and the source of sovereignty to be divine and religious. This article evaluates the notion of negating the relationship between religion and politics and, consequently, denying the establishment of a religious government and affirms the necessity of establishing a religious government, from the perspective of verse 13 of Sūrah al-Shūra. Through exegetical and jurisprudential methods, it demonstrates that the meaning of religion in this noble verse is not limited to personal matters and acts of worship; rather, the scope of religion encompasses all personal and social regulations. Therefore, religious government is proven from two perspectives: first, government and divine

1. PhD, the jurisprudence of international relations, and lecturer of advanced levels of the Islamic Seminary of Qom.

2. Lecturer of the Islamic Seminary of Qom.



guardianship in the form of denying the tyrant and obeying the divine elects based on the law of Sharia, as one of the commandments of religion; second, a religious government as a prerequisite for implementing individual and social obligations and duties prescribed in Sharia law, making the establishment of a religious government a legal obligation and duty.

Keywords: Jurisprudence of Government, Religious Government, Verse 13 of Sūrah al-Shūra, Establishment of Religion, Relationship between Religion and Politics.



مطالعات فقهیه

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال سوم، شماره ششم (پاییز و زمستان ۱۴۰۲)
تاریخ ارسال: ۱۴۰۲/۰۷/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۶

لزوم تشکیل حکومت دینی بر اساس آیه ۱۳ شوری

سیدجواد حسینی گرگانی^۱

محمدباقر احمدی حاجی^۲

چکیده

از مباحث آغازین و کلیدی دانش‌های مرتبط با سیاست، مسئله ارتباط دین و سیاست است و سایر مسائل سیاسی - به‌ویژه نوع حکومت - از این مسئله متأثر است. منکرین ارتباط دین و سیاست، در حل معضلات و مسائل سیاسی دست به دامن عرف شده و سیاست را امری زمینی قلمداد می‌کنند و در نتیجه، برای دین در تعیین نوع حکومت و منشأ حاکمیت، نقشی قائل نیستند. در مقابل، قائلین به پیوند دین و سیاست، سیاست را امری الهی و مقدس دانسته و در حل مسائل و مشکلات سیاسی به شریعت مراجعه می‌کنند. این رویکرد، حکومت و منشأ حاکمیت را الهی و دینی می‌داند. این نوشتار، قضاوت میان انگاره نفی رابطه دین و سیاست و به تبع، انکار حکومت دینی و انگاره تلازم دین و سیاست و به دنبال آن، لزوم تشکیل حکومت دینی را، از منظر آیه ۱۳ سوره شوری مطمح نظر قرار داده، با روش تفسیری - اجتهادی، اثبات می‌کند «دین» در این آیه شریف به امور شخصی و اعمال عبادی فردی محدود نیست؛ بلکه گستره شمول دین، تمام احکام فردی و اجتماعی است. بنابراین، حکومت دینی از دو منظر ثابت می‌شود؛ نخست، حکومت و ولایت الهی در قالب نفی طاغوت و اطاعت از برگزیدگان الهی با تکیه بر قانون شریعت، به‌عنوان یکی از دستورات دین؛ دوم، حکومت دینی مقدمه اجرای احکام و تکالیف فردی و اجتماعی مطرح در شریعت بوده، از باب مقدمه واجب، تشکیل حکومت دینی، تکلیف و وظیفه‌ای شرعی خواهد بود. واژگان کلیدی: فقه حکومت، حکومت دینی، آیه ۱۳ شوری، اقامه دین، ارتباط دین و سیاست.

۱. دکترای فقه روابط بین الملل و استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم؛ معاون پژوهشی مرکز فقهی ائمه اطهار (عج)؛

Sj.hoseini@gmail.com

۲. مدرس حوزه علمیه قم؛ ahmadihaji45@gmail.com



مقدمه

حکومت دینی ترکیبی وصفی از واژگان حکومت و دین است. واژه حکومت از «حَكَمَ يَحْكُمُ حُكْمًا وَ حُكُومَةً»، مصدر است. این واژه دو معنای اصلی دارد؛ گاه به معنای منع از فساد و جلوگیری از وقوع آن به کار می‌رود؛ چنان‌که فِیوَمی می‌گوید: «وَأَصْلُهُ الْمَنْعُ. يُقَالُ: (حَكَمْتُ) عَلَيْهِ بِكَذَا، إِذَا مَنَعْتَهُ مِنْ خِلَافِهِ فَلَمْ يَخْرُجْ عَلَيْهِ إِلَّا خُرُوجَ مَنْ ذَلِكَ»؛ معنای اصلی این واژه، بازداشتن است. گفته «به‌ضرر او به فلان مطلب حکم کردم» زمانی است که او را از مخالفت با آن حکم منع نمایی؛ به‌گونه‌ای که قدرت بر سرپیچی نداشته باشد». (فِیوَمی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۴۵) در لسان العرب نیز چنین آمده است: «حَكَمَ الشَّيْءُ يَأْخُذُكَ»؛ یعنی او را از فساد بازداشت. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۱۴۳) این واژه به معنای قضاوت و فصل خصومت و نزاع نیز به کار می‌رود؛ «الْحُكْمُ: الْقَضَاءُ وَ (حَكَمْتُ) بَيْنَ الْقَوْمِ فَصَلْتُ بَيْنَهُمْ فَأَنَا (حَاكِمٌ) وَ (حَكَمٌ) بِفَتْحَتَيْنِ». (فِیوَمی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۴۵)

حکومت در اصطلاح سیاسی، ترجمان واژه (Government) در لسان لاتین واقع شده و به معنای گروهی از مردم یا نهاد و یا تشکیلاتی است که دربردارنده افراد عهده‌دار امر سیاست و تدبیر جامعه هستند. (Hornoby, 2024, p557) نگارنده القاموس سیاسی نیز متأثر از معنای مذکور، آن را به هیئت حاکمه که با ابتدای به قانون عهده‌دار تدبیر جامعه می‌باشد، معنا کرده است. «الحكومة هي الهيئة الحاكمة؛ حکومت همان هیئت حاکمه است» (احمد عطیة الله، ۱۹۶۸م، ص ۴۷۴).

در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز واژه حکومت استعمال شده و در مفهومی عام‌تر از قوه مجریه به کار برده شده است. این واژه قریب ۲۰ بار در قانون اساسی تکرار شده و در اکثر موارد، مراد از آن، نهادی است که قوای سه‌گانه مجریه، مقننه، قضائیه و بلکه نهادهای دیگری چون نهادهای نظامی، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، به‌عنوان بخش یا جزئی از آن محسوب می‌شود و کارویژه آن، اداره و تنظیم امور شهروندان جامعه است. به‌عنوان مثال، در مقدمه قانون اساسی به صراحت بیان شده که مراد از «حکومت» مفهومی وسیع‌تر از قوه مجریه است:

«اکنون قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان بیانگر نهادها و مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه باید راهگشای تحکیم پایه‌های حکومت اسلامی و ارائه‌دهنده طرح نوین نظام حکومتی بر ویرانه‌های نظام طاغوتی قبلی گردد».



نظر به این که کارویژه حکومت، تنظیم و اداره امور شهروندان است، می توان گفت: قوام هر حکومتی به قانون و مجری آن است. بنابراین، وصف دینی برای حکومت بدین معنا است که قانون - بایدونبایدهای اجتماعی - و مجری آن - حاکم جامعه - برآمده از دین است؛ قانون را خدای متعال تنظیم نموده و هم ایشان مجری و حاکم این قانون را منصوب و معین نموده است. گرچه رگه های انگاره جدایی دین از سیاست و به دنبال آن، انکار حکومت دینی به سقیفه باز می گردد، بعدها - به ویژه در دوران معاصر - این انگاره ابعاد وسیع تری به خود گرفت. طرفداران این رویکرد که بیشتر با عنوان طرفداران دین حداقلی شناخته می شوند - با تقلیل گستره دین به امور شخصی و عبادی - ضمن انکار دخالت دین در تعیین حاکم، محوریت قوانین دینی در اداره و مدیریت جامعه را نیز انکار کرده اند. آیاتی از قرآن کریم که بر وجود حکومت دلالت دارد از دو منظر، قابل بررسی اند:

نخست، آیات سلبی؛ آیاتی که به صورت سلبی از اطاعت برخی افراد نهی کرده و در نتیجه، مشروعیت حکومتی که اینان در رأس آن قرار داشته باشند را نفی کرده، ولایتشان را نیز مصداق ولایت شیطان یا طاغوت قرار داده است؛ نظیر آیات ۲۸ سوره کهف و ۶۰ سوره نساء. **دوم، آیات ایجابی؛** آیاتی که به دلالت مطابقی یا التزامی، وجوب تشکیل حکومت و انحصار مشروعیت سیاسی حکومت برای گروهی خاص از انسانها را بیان می کنند. از جمله این آیات، آیه ۱۳ سوره شوری است.

مقاله پیش رو با تمرکز بر دلالت آیه ۱۳ سوره شوری، درصدد است تا قلمرو دین و نسبت اقامه دین و تشکیل حکومت دینی را به بحث بگذارد. از آنجا که مفسران و فقه پژوهان مفاد این آیه را از حیث اثبات تشکیل حکومت دینی مورد بحث و مذاقه قرار نداده اند، خلأ پژوهشی مستقل در این زمینه نمایان می شود.

بایسته توجه است که نوشتار حاضر در مقام واکاوی دلالتی آیه، بر دو واژه از مفردات آن تمرکز دارد و در مقام ارزیابی دلالتی مفردات، تنها واژگان «دین» و «اقامه دین» مورد بحث قرار می گیرد. در مقام توضیح معنای دین نیز تعریف حداقلی از دین را نقد و ارزیابی کرده، باره انگاره دین حداقلی، نسبت حکومت با دین و اقامه آن با حکومت دینی را تبیین کرده است.

آیه ۱۳ شوری

خدای متعال در آیه سیزدهم سوره شوری می فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾؛



یعنی: شرع و آیینی که خداوند متعال برای شما مسلمان‌ها قرار داد، همان حقایق و احکامی است که نوح را نیز به آن سفارش کرد و بر تو [پیامبر اسلام ﷺ] همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را برپادارید و هرگز در آن تفرقه و اختلاف نکنید.

خدای متعال در این آیه شریف به اقامه دین امر نموده است. صیغه امر - فارغ از مخاطبش که عموم مردم یا پیامبران ﷺ باشد - در وجوب ظهور دارد. بنابراین، آیه بر وجوب اقامه دین دلالت دارد. اگر اثبات شود اقامه دین بدون حکومت امکان‌پذیر نیست و با تشکیل حکومت از محورهای اصلی دین است، دلالت آیه بر ضرورت و وجوب تشکیل حکومت اثبات می‌شود. اثبات این مدعا - یعنی دلالت آیه ۱۳ شوری بر وجوب تشکیل حکومت دینی - مستلزم آن است که گستره دلالتی واژگان محوری و کلیدی آیه یعنی «دین» و «اقامه دین» به بحث گذاشته شود.

دین و قلمرو آن

واژه «دین»، با این که در لغت به معنای جزاء آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۱۶۹) چنان که در «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (حمد / ۳)، «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ» (ذاریات / ۶) و «وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» (حجر / ۳۵) به این معنا استعمال شده است؛ لیکن در بیشتر استعمالات قرآنی به معنای «قانون و آیین» آمده است؛ نظیر: «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ» (یوسف / ۷۶). علاوه بر این، بر شریعت و قانون الهی که در بردارنده اصول و فروع است نیز عنوان دین اطلاق شده است؛ نظیر: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران / ۱۹) (طریحی / ۱۳۷۵ش، ج ۶، ص ۲۵۱) و یا آیه شریف سوره توبه که می‌فرماید: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (توبه / ۱۲۲)؛ از این رو، گزاره نیست اگر بگوئیم دین در ادبیات فقهی و روایی، به شریعت الهی منحصر است و بلکه حقیقت متشرعه در آن است. لذا، استعمال آن نزد عرف و متشرعه، به آنچه از سوی خدای متعال و در راستای تنظیم حیات بشری نازل شده، منحصر است.

پیرامون تعریف دین در آیه ۱۳ شوری، سه معنا از سوی مفسران بیان شده است. برخی معنای دین را اصول و باورهای اعتقادی مانند توحید، نبوت و معاد دانسته‌اند. (شیر، ۱۴۱۰ق، ص ۴۵۴) عده‌ای دیگر آن را به استناد برخی روایات، به ولایت معصومین ﷺ معنا کرده‌اند. (فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۱۲۴ و قمی، ج ۲، ص ۱۰۵) گروه سوم نیز معنای دین در این آیه را به امور



اعتقادی و احکام عملی تعمیم داده‌اند. (طنطاوی، ۱۹۹۷م، ج ۲، ص ۱۸۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳، ص ۲۲؛ ابن عجبیه، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۲۰۲؛ نهاوندی، ۱۳۸۶ش، ج ۵، ص ۴۷۰)

محدود کردن دین به اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد در دیدگاه نخست، فاقد مستند علمی است. میان معنای دوم و سوم نیز تضادی نیست؛ زیرا، آنچه در روایات مطرح شده (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۸) از باب بیان اُکمل مصادیق بوده و در صدد نفی سایر مصداق‌ها نیست؛ هر چند امکان دارد همین مطلب درباره دیدگاه نخست نیز بیان شود؛ چه آن‌که توحید با اطاعت از دستورات الهی - که احکام فرعی را نیز شامل است - محقق می‌گردد. (طبرسی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۴۴) بنابراین، همان‌طور که علامه طباطبایی تصریح کرده، مراد از دین، ایمان و باور به تمام آن‌چه از سوی خدای متعال نازل شده و عمل بر اساس آن باورهاست. با این وجود، اثبات لزوم تشکیل حکومت دینی به قلمرو دین و حضور یا عدم حضور دین در صحنه سیاست و اجتماع وابسته است.

بحث از قلمرو دین، بحث از حدّ و مرز دین و گستره تعالیم آن است؛ یعنی دین در چه زمینه‌هایی پیام دارد و انسان را در کدام دسته از مسائل راهنمایی می‌کند؛ آیا دین تنها به بیان احکام نماز و روزه پرداخته و فقط نیازهای روحی انسان برای پرستش را تأمین کرده است یا قلمرو دین وسیع‌تر از این بوده و پاسخ‌گویی به نیازهای مادی و حل مشکلات اجتماعی و سیاسی بشر را نیز عهده‌دار است؟

دیدگاه‌های موجود درباره قلمرو دین را می‌توان به دو دیدگاه «دین حداقلی» و «دین حداکثری» تقسیم کرد و ریشه اصلی مخالفت و موافقت با لزوم تشکیل حکومت دینی به این دو بازمی‌گردد. معمولاً کسانی که قلمرو دین را به امور فردی و رابطه فرد با خداوند محدود می‌دانند، نقشی برای دین در حوزه امور اجتماعی و سیاسی قائل نیستند؛ اما کسانی که قلمرو دین را گسترده می‌دانند بر ضرورت و لزوم تشکیل حکومت دینی تأکید می‌ورزند.

۲.۱. دین حداقلی

در نگرش حداقلی به دین، مجالی برای پذیرش حکومت دینی باقی نمی‌ماند. دین تنها پاسخ‌گوی نیازهای معنوی انسان است و رسالت پیامبران به تأمین سعادت اخروی افراد محدود می‌شود. از این رو، بین آموزه‌های دینی با نیازهای مادی انسان ارتباطی وجود ندارد و برنامه‌ریزی برای بهبود نظام معیشتی مردم در زمره وظایف پیامبران و امامان علیهم‌السلام نبوده، مسائل اجتماعی به عقل بشر واگذار شده است. بنابراین، در مسائل و موضوعاتی که عقل نوع بشر



برای آن‌ها کافی است، دین، داعی دخالت ندارد. مهدی بازرگان می‌گوید:
 «همان‌گونه که دین نیامده به ما درس آشپزی و باغبانی دهد، امور سیاسی و اجتماعی
 را هم به خودمان واگذار کرده است». (حقیقت، ۱۳۸۳ش، ص ۱۶۵)

بر اساس چنین دیدگاهی، نه تنها دین، احکام حکومتی و اجتماعی را بیان نکرده و فقیهان
 ما متکفل استنباط این نوع احکام نیستند، بلکه اساساً مسئولیت اداره جامعه، یک مسئولیت
 غیردینی است که باید در اختیار عقلا و صاحبان علوم تجربی و تجربه‌های بشری قرار گیرد؛
 «اداره جامعه، تدبیر امور عمومی، حکومت و سیاست، امر توفیقی، تعبدی و تأسیسی
 نیست؛ لذا، برنامه‌ریزی، تدبیر امور مختلف مردم و اداره جامعه برعهده متخصصان و
 کارشناسان است، نه فقها» (کدیور، ۱۳۷۷ش، ص ۱۳۵).

مستندات قرآنی طرفداران دین حداقلی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. در دسته نخست،
 حاکمیت سیاسی پیامبران و امامان علیهم‌السلام سلب می‌شود و در دسته دوم، حاکمیت سیاسی عرف و
 عقلا اثبات می‌گردد. روشن است که اگر گستره دین عام بوده و امور سیاسی را نیز شامل
 می‌گشت، باید پیامبران علیهم‌السلام - به‌عنوان آگاه‌ترین افراد به دین - متصدی سیاست و حکومتی
 می‌شدند که دین آن را بیان کرده است. بنابراین، نباید از آنان به نفع عرف و عموم مردم، سلب
 حاکمیت سیاسی صورت می‌گرفت.

۱.۲.۱. انکار حاکمیت سیاسی پیامبران

وظیفه پیامبران علیهم‌السلام تنها تبلیغ دین است و حاکمیت سیاسی ارتباطی به مقام نبوت ندارد. آیاتی
 نظیر «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» (رعد/۷ و نازعات/۴۵)؛ «إِنَّا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (شعرا/۱۱۵)؛ «إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ
 مُّبِينٌ» (عنکبوت/۵)؛ «إِنِّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ» (شوری/۴۸)؛ «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مائده/۹۹)؛
 «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه/۲۲)؛ «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» (ق/۴۷).

اطلاق حصر شأن پیامبر اسلام بر تبلیغ دین و بیان احکام در این آیات نشان می‌دهد دیگر
 شؤون برای ایشان ثابت نیست. به‌راستی، اگر دین فراتر از امور عبادی و شخصی بود، نباید
 ایشان از دخالت در غیر تبلیغ دین و انذار مردم، منع می‌شدند.

نقد و ارزیابی

استدلال به آیات فوق برای انحصار منصب نبوت به تبلیغ دین و در نتیجه، استنباط حداقلی
 بودن گستره دین، از چند جهت دچار اشکال بوده و مخدوش است؛



یک. حصر در این آیات اضافی است. توضیح آن که سیاق و شأن نزول این آیات که عمدتاً مکی هستند، ناظر به ایمان‌آوری و عدم ایمان مشرکین و کفار است. موضوع بحث در این آیات، مسئله حکومت‌داری نیست. به بیان دیگر، آیات قرآن کریم درصدد تبیین نحوه حکمرانی و حاکمیت نبی مکرم اسلام ﷺ نیست.

این آیات بیانگر آن است که رسول اعظم ﷺ رسالت خویش را به‌درستی انجام داده و در قبال عدم پذیرش اسلام و تمرد افراد مذکور، مسئولیتی ندارد؛ همان‌طور که بعضی دیگر از آیات قرآن کریم نسبت به ایمان‌آوری یا ایمان نیاوردن مشرکین از رسول خدا ﷺ سلب مسئولیت می‌کند. نظیر: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (قصص/۵۶)، ﴿إِنَّ تَحْرِيضَ عَلَيَّ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ﴾ (نحل/۳۷)، ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (بقره/۲۷۲) و ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةِ وَيْحِي مَنْ حَيَّ عَن بَيْتَةِ﴾ (انفال/۴۲).

مطابق این آیات، وظیفه آن حضرت در امر هدایت، صرفاً ابلاغ دین است و امر هدایت به‌دست خداوند است و پیامبر ﷺ در این امر، وظیفه و سیطره ندارد. بنابراین، حصر موجود در آیات مورد استدلال، اضافی بوده و طرف اضافه‌اش هدایت مردم است؛ یعنی وظیفه پیامبر فقط انذار است، نه این‌که در عمل آن‌ها را هدایت کند؛ همانند پزشکی که وظیفه‌اش تجویز دارو است، اما شفا و درمان به اراده الهی است.

دو. تعارض آیات؛ لازمه پذیرش دلالت آیات مذکور بر عدم دخالت دین در حکومت، تعارض با دیگر آیات قرآن کریم است. به عنوان نمونه؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید، و رسول و صاحبان امر خود را - که خدا و رسول علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده - فرمان ببرید، و هرگاه در امری اختلافتان شد، برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید؛ این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است. (نساء/۵۹) خدای متعال در این آیه امر می‌کند از خدا و پیامبرش باید اطاعت کنید، هم‌چنین در آیه مذکور خداوند دستور می‌دهد در امور اختلافی مرجع حل اختلاف نبی مکرم اسلام ﷺ است و نه فرد منتخب خود مردم.

به همین دلیل، قرآن کریم اطاعت از غیر ایشان را با ایمان و دین مثنافی دانسته است؛ ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾؛ پس به پروردگارت سوگند! ایمانشان واقعی نیست، مگر وقتی که تو را در



مشاجراتی که برایشان پیش می‌آید. حکم قرار دهند، و در دل خود از هر حکمی که راندی احساس آزرده‌گی نکنند، و حکم تو را بدون چون و چرا بپذیرند. (نساء/۶۵)؛ در حالی که اگر امر حکومت به اختیار مردم باشد، نباید خدای متعال به این شدت بر لزوم اطاعت از نبی مکرم اسلام ﷺ امر کرده، از اطاعت غیر ایشان نهی کند و اوامر و نواهی آن حضرت را نقشه راه جامعه قرار دهد؛ ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛ و هر دستوری که رسول به شما داد بپذیرید و از هر گناهی نهی‌تان کرد آن را ترك کنید و از خدا بترسید که خدا عقابی سخت دارد. (حشر/۷)

سه. وجود قرائن خلاف؛ تعیین امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در امر ولایت و سرپرستی جامعه، عدم نظرخواهی از مردم و منتسب ساختن این جانشینی به امر خدای متعال، همگی قرینه‌ای قطعی است بر این که مراد آیات مورد بحث، مردمی بودن تعیین حاکم و حکومت‌داری بر اساس قوانین عرفی بشری نیست؛ چراکه لازمه چنین امری مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله با این آیات و دستور خداوند متعال خواهد بود؛ حال آن‌که به تصریح آیات قرآن کریم، گفتار و رفتار آن حضرت از هرگونه خطا و نافرمانی از دستورات الهی مبرا است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید؛ آنچه می‌گوید به جز وحی‌ای که به وی می‌شود، نیست. (نجم/۳۰). از این رو، مردم در تمام فرامین و نواهی آن حضرت بایستی از آن جناب تبعیت کنند: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ هر دستوری که رسول به شما داد اطاعت کنید و از هر گناهی نهی‌تان کرد آن را ترك کنید. (حشر/۷)

۱.۲.۲. واگذاری امور اجتماعی و سیاسی به مردم

دومین استدلالی که می‌توان از سوی طرفداران دین حداقلی، برای اثبات عدم ارتباط دین و حکومت بیان کرد، این است که برخی آیات قرآن کریم از واگذاری امور اجتماعی و سیاسی به خود مردم حکایت دارد؛ بدین معنا که خدای سبحان بعد از ارسال رسولان و فرستادن کتاب‌های آسمانی و تشریح دین، مسئولیت حکومت و اجتماع را از دوش پیامبران برداشته و به مردم واگذار کرده است؛ این مردم هستند که باید قسط و عدل را اقامه کنند؛ آیتی نظیر: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾؛ به راستی که پیامبران ما را همراه با پدیده‌های روشن‌گر فرستادیم و همراه آنان کتاب آسمانی و میزان فرستادیم، تا مردم به دادگری برخیزند. (حدید/۲۵) بر اساس این آیه، غایت و هدف از ارسال



رُسل و انزال کُتب این است که خود مردم به قسط و عدل قیام کنند؛ مراقبت کرده و ضوابطی قرار دهند که به کسی ظلم نشود و عدالت در جامعه پیاده شود.

علاوه بر آیه فوق، آیه ۱۱ سوره رعد نیز بر مردمی بودن مسئله حکومت و تغییرات اجتماعی - سیاسی دلالت دارد؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾؛ خداوند وضعیت و سرانجام هیچ گروهی را تغییر نمی‌دهد، مگر این که خودشان برای تغییر اقدام نمایند. نتیجه آن که: بر اساس این دو آیه، دین ارتباطی به حکومت و زمامداری جامعه ندارد و اساساً از سوی خدای متعال سلطه و سیطره نبی مکرم اسلام ﷺ در این مورد جعل نشده است.

نقد و ارزیابی

مفروض استدلال‌کنندگان به این آیات آن است که مردم مستقلاً و فارغ از دین و برگزیدگان الهی می‌توانند قسط و عدل را اقامه نمایند، در حالی که بر اساس نص صریح قرآن کریم زمانی این امکان و توانایی وجود دارد که امام داشته باشند؛ اقامه عدل بدون هادی، راهبر عادل و امام معصوم ﷺ ممکن نیست. از این رو، خداوند متعال برای هر جامعه و امتی، رهبر و هادی قرار داده است: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد/۷)، حتی می‌توان گفت امکان فهم عدل و عدالت در موارد بسیاری بدون چنین راهبری ممکن نیست. تا پیامبر و یا امام ﷺ نباشد مردم نمی‌توانند کتاب را به میدان بیاورند. اقامه قسط توسط مردم پس از ارسال رُسل و کتاب آسمانی است؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾. بنابراین، پس از آن که رسولان الهی همراه با بیّنات و کتاب از سوی خداوند متعال آمدند، نوبت مردم است که به اقامه قسط بپردازند: ﴿لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید/۲۵)؛ عبارت «لِيُقِيمُوا» در این آیه شریف به روشنی دلالت دارد بر این که زمانی مردم می‌توانند قسط و عدل را در جامعه پیاده کنند که دستورات الهی را بدانند. این کار نیز بدون وجود مفسر و مبین کتاب آسمانی ممکن نیست: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾؛ و ما این قرآن را بر تو نفرستادیم، مگر به خاطر آن که برای مردم حقیقت را نسبت به آنچه در آن اختلاف می‌کنند، روشن سازی. (نحل/۶۷). در این آیه نیامده است «لِتُقَرَّ لِلنَّاسِ»، بنابراین، وظیفه پیامبران، تنها خواندن نیست؛ بلکه تبیین و روشن‌گری دستورات الهی است.

نتیجه آن که از یک طرف، وجود کتاب و میزان (شریعت الهی) بیان‌گر آن است که قانون الهی محور اداره جامعه و حل اختلافات اجتماعی است؛ از طرف دیگر، پیامبر و امامان ﷺ



مبین قرآن هستند تا اختلاف امت برطرف شده و جامعه دچار تشتت و تزلزل نشود: «یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» (یس / ۲۰). به دیگر سخن، هرچند قیام به قسط تکلیفی عمومی است و مردم مخاطب آن هستند، اما بدین معنا نیست که قیام به قسط خارج از دین باشد؛ بلکه قیام به قسط در سایه تبعیت و اطاعت از پیامبران و امامان علیهم السلام به عنوان برگزیدگان خدای متعال ممکن است.

۲.۲. دین حداکثری

در مقابل نگاه حداقلی به دین، نگرش حداکثری به آن وجود دارد. این نگرش را اگر مورد اتفاق فقیهان و مفسران شیعه و اهل تسنن ندانیم، رویکرد مشهور است. بر اساس این نظریه، قلمرو دین بسیار گسترده بوده و تمام عرصه‌های زندگی بشر را دربرمی‌گیرد؛ یعنی پیامبران آمده‌اند تا در همه زمینه‌ها بشر را راهنمایی کنند و در تمام عرصه‌ها راه سعادت را به او نشان دهند. این نظریه، تشکیل حکومت دینی را یکی از ابزارهای دخالت دین در جامعه دانسته، آن را برای رسیدن جامعه مؤمنین به کمال و سعادت، ضروری می‌شمارد. شهید مطهری در این باره می‌نویسد: از نظر ما، اسلام طرحی است کلی و جامع و همه جانبه و معتدل و متعادل، حاوی همه طرح‌های جزئی و کارآمد در همه موارد. (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۶۴)

بسیاری از صاحب نظران، حداکثری بودن دین را لازمه خاتمیت آن می‌دانند؛ چون دینی خاتم است که به همه نیازهای فردی و اجتماعی بشر پاسخ گوید. باید توجه داشت جامعیت اسلام از لوازم خاتمیت اسلام است. برخلاف ادیان پیشین که به دلیل خاتم نبودن، جامعیت آنها به جامعه‌ای خاص، جغرافیایی محدود و یا زمانی مشخص اختصاص داشته است؛ جامعیت دین اسلام ناظر به همه جوامع و تا روز قیامت است. زیرا، بر اساس حکمت الهی، هر دینی، در هر زمانی باید با توجه به ظرفیت انسان‌های همان زمان از جامعیت برخوردار باشد و معنا ندارد خالق حکیم، هدفی ارزشمند برای آفرینش انسان در نظر بگیرد و از سوی دیگر برای تحقق هدف، تکالیف فراعقلی لازم را در اختیار انسان قرار ندهد. بدین سان، مراد از جامعیت دین اسلام، توجه آن به همه زوایای مادی و معنوی زندگی انسان و برآوردن نیازهای اوست. (اللهی‌راد، ۱۳۹۹، ص ۱۷)؛ به عبارت دیگر، اگر انتظار ما از دین آن باشد که در همه ابعاد زندگی، احکام و تکالیفی به ارمغان آورده باشد، فهم ما از دین شکل حداکثری خواهد داشت. این امر، لازمه کامل بودن و خاتمیت اسلام است. دینی که ادعای داشتن احکام برای جزئی‌ترین کارهای



انسان را دارد، نمی‌تواند نسبت به مسائل مهم حیات بشر در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بی‌توجه و بی‌تفاوت باشد.

استدلال بر حداکثری بودن دین به چهار بیان قابل‌تقریر است:

۱. تأکید قرآن کریم بر جامعیت دین اسلام و شمول آن نسبت به امور دنیوی و آخروی انسان و جامعه بشری؛
۲. وجود احکام اجتماعی و سیاسی که در قرآن کریم به تحقق آنها در جامعه سفارش و امر شده است؛

۳. الهی‌بودن قانون و مجری قانون، به عنوان دو رکن اصلی حکومت در قرآن کریم؛

۴. عقل حکم می‌کند هر آنچه که به آخرت زندگی بشر ارتباط دارد، از ناحیه دین بایستی بیان شود؛ زیرا، بشر از درک ملزومات آخرت و فهم مصالح آن عاجز است. در این صورت، یا باید بپذیریم امور اجتماعی بشر ارتباطی با آخرت ندارد که نه تنها دلیلی برای آن نیست، بلکه خلاف صریح آیات قرآن کریم است که تمام اعمال بشر را مرتبط با آخرت می‌داند، و یا امور اجتماعی بشر را در کنار امور فردی‌اش در راستای حیات آخروی او مورد توجه قرار دهیم که با ابطال صورت اول، صورت دوم اثبات می‌شود. تعمیم ارتباط امور فردی و اجتماعی بشر با حیات آخروی نیز مستلزم آن است که احکام دین هر دو حوزه را شامل شود.

۲.۲.۱. تأکید قرآن بر جامعیت دین

قرآن کریم گستره دین و بیان احکام را در احکام عبادی فردی منحصر نکرده است؛ بلکه آیات قرآن کریم حاکی از آن است که تمام امور فردی و اجتماعی بشر ذیل گستره دین تعریف شده است؛ «هُؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل/۸۲) برداشت علامه طبرسی از آیه این است که قرآن هر آنچه را که به دین مربوط است مورد توجه قرار داده و آن را مستقیم یا غیر مستقیم، بر مسیر حق و عدالت بیان کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۵۸۶)

اگرچه ایشان امور مربوط به دین در آیه را مسکوت باقی گذاشته است، اما علامه طباطبایی به این امر توجه داشته و بیان می‌کند: بر اساس این آیه، تمام آنچه که به دنیا و آخرت مربوط است، توسط قرآن کریم تبیین شده است. البته ایشان احتمال دیگری را بر اساس روایات مطرح می‌سازد مبنی بر این‌که کلمه «شیء» در این آیه عمومیت داشته، اختصاصی به امور دنیوی و



آخروی بشر ندارد، بلکه هیچ مجهولی نیست، جز آن که به وسیله قرآن کریم قابل کشف است. (به عنوان نمونه؛ استرآبادی، ۱۴۰۹ق، ص ۶۱۲ و طبری آملی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۳۶) در واقع از منظر علامه، تردیدی نیست که آیه فوق تمامی امور دنیوی و آخروی انسان را شامل است، اما آنچه باید در مورد آن بحث شود، دلالت روایاتی است که گستره شمولیت قرآن و دین را به مراتب عام‌تر از دخالت در امور دنیوی و آخروی بشر می‌دانند. (علامه طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۲، ص ۳۲۵)

آیه ۳۸ سوره انعام نیز دلالتی شبیه آیه فوق دارد؛ می‌فرماید: ﴿... مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾. مراد از فراز «ما فزطنا» عدم کوتاهی و قصور است؛ یعنی خدای دانا بیان می‌فرماید هیچ کوتاهی صورت نگرفته و تمام آنچه که در این کتاب بایستی آورده شود، آمده است. درباره این که معنای واژه «الکتاب» در این آیه، لوح محفوظ است یا قرآن کریم؟ دو احتمال وجود دارد (طوسی، ج ۴، ص ۱۲۸ و طباطبائی، ج ۷، ص ۸۱ و آلوسی، ج ۴، ص ۱۳۷) و مرحوم طبرسی قول به احتمال دوم (یعنی قرآن کریم) را به اکثر مفسران نسبت داده است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ص ۴۶۱) لکن فارغ از آن که کدام احتمال صحیح‌تر باشد، آیه بیانگر این است که شریعت مقدس از هر چه که سعادت دنیا و آخرت بشر به آن وابسته است، غفلت نورزیده و برای آن برنامه دارد. با توجه به این مطلب، یا باید سیاست و حکومت را بی‌ارتباط به دنیا و آخرت فرض نمود، و یا آن را در بطن دین دانست؛ بطلان فرض اول بدیهی است؛ بنابراین، دین، درباره مسئله سیاست و حکومت، تغافل نورزیده است.

البته به این نکته بایستی توجه داشت که تقسیم امور به دنیوی و آخروی، تعبیر و تقسیمی صحیح و علمی نیست؛ بیان چنین تقسیمی، از باب تسامح در تعبیر است. زیرا، هیچ امر دنیوی یافت نمی‌شود که با آخرت ارتباط نداشته باشد و به عکس، هیچ امر آخروی را نمی‌توان نام برد که با امر دنیوی انسان مرتبط نباشد. در واقع، تقسیم فوق از این جهت است که آثار خارجی برخی احکام و تکالیف، از نظر عرف، قابل درک و تصدیق است و پاره‌ای دیگر این‌گونه نیستند؛ دسته اول را با عنوان «تکلیف و امر دنیوی» تعبیر کرده و از دیگری با عنوان «آخروی» تعبیر شده است. تمام سخن در شرح معنای دین حداکثری آن است که دین و منابع دینی، جامع و کامل است و همه آنچه که در هدایت و سعادت بشر لازم است، به گونه‌ای بیان شده است. حداکثری بودن دین به معنای حداکثری بودن هدایت دینی است که این هدایت، گاه به صورت جزئی و مصداقی و گاه، در شکل اصول و قواعد کلی بیان شده است؛ همان‌گونه که از امام رضا علیه السلام منقول است: ﴿عَلَيْنَا الْإِقَاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ﴾ (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۶۲).



۲.۲.۲. احکام اجتماعی و سیاسی در قرآن

در نقدِ قائلین به حداقلی بودن دین گذشت که بخش زیادی از احکام و دستورات قرآن کریم، به امور اجتماعی مربوط است. به عنوان نمونه: عدم سرسپردگی به طاغوت و بیزاری جستن از او (نحل/۳۶ و زمر/۱۷)؛ وجوب اطاعت از انبیا و برگزیدگان الهی (آل عمران/۳۲ و نساء/۵۹ و مائده/۹۲ و نور/۵۴)؛ جهاد و مبارزه با اهل کفر و مرزبندی با آنان (بقره/۲۱۶ و آل عمران/۱۴۹ و ممتحنه/۱)؛ ارجاع اختلافات اجتماعی به انبیا و برگزیدگان الهی (نساء/۵۹ و ۸۳)؛ قضاوت و اجرای حدود (نساء/۶۵ و نور/۲ و مائده/۳۸ و ۳۳)؛ احکام اقتصادی (توبه/۶۰ و ۱۰۳) و امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران/۱۱۰ و ۱۰۴). واضح و روشن است که تحقق کامل این احکام جز از طریق حکومت دینی امکان پذیر نیست.

۲.۲.۳. الهی بودن قانون و مجری قانون

عدم اختصاص وظائف پیامبران به تبلیغ و نصب آنان به عنوان مجریان احکام اجتماعی دین (مائده/۴۴؛ ۴۸؛ ۴۹ و ص/۲۶ و اعراف/۲۹)، بیانگر اهتمام قرآن کریم به مباحث مربوط به جامعه و حکومت داری است. به دیگر سخن، حکومت دینی نه به عنوان مقدمه تحقق احکام اجتماعی و سیاسی، بلکه به صورت مستقل مورد توجه شریعت مقدّس است. معرّفی انبیا و اوصیا به عنوان متولیان اجرای احکام اجتماعی شرعی، گواه روشنی است بر این که از نظر شارع مقدّس صرف اجرا و تحقق احکام اجتماعی کافی نیست. این بدان معناست که تصدّی و تولّی اجرای احکام اجتماعی به عنوان تکلیفی عام برای عموم مکلفان جعل نشده است. کسی می تواند متولّی ابلاغ و اجرای احکام الهی باشد که از سوی خداوند اذن انجام این کار را داشته باشد. لذا، در مسئله مشروعیت و وجوب اطاعت از پیامبران بر این مطلب تأکید می شود که اطاعت از آنان واجب بوده و این وجوب، از آن جهت که خداوند بدان اذن داده، تشریح شده است؛ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (نساء/۶۴) به همین جهت، اطاعت از آنان، در ردیف اطاعت از خدای متعال قرار داده شده است؛ ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ (نساء/۸۰)

حال که اطاعت و حکمرانی برای پیامبران و برگزیدگان الهی ﷺ جعل شده است، چگونگی حکمرانی و بایدوبندهای حکومتی نیز نباید از چارچوب دین خارج باشد؛ ﴿... فَأَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ...﴾ (مائده/۴۸) و ﴿... وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾ (بقره/۲۱۳).



نتیجه این است که شریعت مقدّس هم نسبت شخص حاکم جامعه و هم نسبت به محور حکم حاکم - قانون -، اهتمام جدی داشته، تعیین حاکم و قانون را به عرف واگذار نکرده است.

اقامه دین و لازمه آن

در باره مخاطب اقامه دین، دو نظریه از سوی مفسران بیان شده است. برخی معتقدند پیامبران (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۵، ص ۱۰؛ حوی، ۱۴۲۳ق، ج ۹، ص ۵۰۷۵؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۷، ص ۱۷۸؛ دینوری، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۲۷۷) یا ائمه معصومین علیهم السلام (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۸۱۰) مخاطب آیه هستند. در مقابل اینان، عده‌ای دیگر مورد خطاب خداوند متعال را عموم مردم - به‌ویژه مؤمنان - می‌دانند. (سبزواری، ۱۴۱۹ق، ص ۴۸۹؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۸، ص ۲۹) به نظر می‌رسد حتی اگر بگوئیم مخاطب **«أَقِمْوَا الدِّینَ»** پیامبران هستند، خطاب آیه متوجه سایر مردم نیز خواهد بود. چون در صدر آیه می‌گوید: هر آن‌چه برای پیامبران تشریح کردیم، برای مسلمانان نیز تشریح شده است. نتیجه این می‌شود که تمام مسلمانان نیز مأمور به اقامه دین هستند. بنابراین، هم پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و هم مسلمانان مخاطب به اقامه دین هستند و معنای آیه این می‌شود: ای مسلمانان! موظفید دین را در جامعه اقامه نمائید.

فارغ از مخاطب اقامه دین **«أَقِمْوَا الدِّینَ»**، واژه «اقامه» در لغت به «استوار کردن چیزی که در حال کج شدن است» معنا شده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۴۹۶) به عنوان مثال، برای راست و استوار کردن دیواری که در حال کج شدن یا فرو ریختن است، از واژه «أقام» استفاده می‌شود. ابن عربی در احکام القرآن شبیه ابن منظور لغت‌شناسی کرده و می‌گوید: **«أَنَّ أَقِمْوَا الدِّینَ»** یعنی دین را قائم قرار دهید. در واقع، خدای متعال آن را دائمی، مستمر و محفوظ از هر نوع کژی، اعوجاج و اضطراب اراده کرده است. (ابن عربی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۶۶۷)

صاحب مجمع البیان معتقد است **«إِقَامَةُ دین»** یعنی تمسک به دین، عمل به آن‌چه که دین آورده و استمرار بر آن و این‌که دیگران را هم به این دین دعوت کنیم؛ پس، دعوت دیگران به دین، از شئون اقامه دین خواهد بود. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹، ص ۳۷) از منظر علامه طباطبائی اقامه دین به معنای محافظت از دین است که به‌وسیله عمل و تبعیت از آن به‌دست می‌آید. (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۸، ص ۲۹)

به دیگر سخن، اقامه دین، یعنی انسان دین را **«بحدوده»** عمل کند، اتباع کرده و از آن محافظت نماید؛ قانون حاکم بر مردم، باید دین باشد. گاه می‌گوئید **«أَقِمْوَا الدِّینَ»** یعنی موحد



باش، مشرک نباش، نماز بخوان، این درست است اما همه آن نیست؛ بلکه منظور، تبعیت و محافظت از دین نیز می‌باشد؛ یعنی علاوه بر این که انسان، خود، به دستورات دینی عمل می‌کند، باید نسبت به جریان آن در اجتماع نیز حساسیت داشته باشد تا دین حفظ شود. (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۰ش، درس خارج فقه سیاسی، جلسه ۱۱) به تعبیر علامه طباطبائی: «حفظه بالاتّباع و العمل» (همان، ج ۱۸، ص ۲۹). بنابراین، خداوند متعال دین را به عنوان قانون حاکم بر بشر در تمامی جهات قرار داده است؛ حکومت دین نیز یعنی همه امور بشر - اعم از فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی، نظامی و... - بایستی تحت دین باشد و دین در سطح جامعه سیطره پیدا کند.

شاید به نوعی بتوان نقطه افتراق و جدایی حکومت‌ها از یکدیگر را قانون حاکم بر آن‌ها دانست. در جامعه اسلامی به تصریح این آیه شریف، دین و قوانین الهی و به طور خلاصه قانون خدا باید حاکم شود. قانون به مثابه شریان‌های حیاتی در کالبد حکومت در مسائل کلان و خرد جامعه جریان دارد. این گونه دخالت قانون در سرنوشت مردم و جامعه، در حکومت دینی از اهمیت منحصر به فردی برخوردار است. طبق آیه مورد بحث، خداوند می‌خواهد دین در جامعه محقق (إقامه) شود؛ به این معنا که تعالیم اسلامی بر جامعه سیطره پیدا کرده و به تعبیر دیگر، حکومت کند. بنابراین، اقامه دین یعنی عمل به دین با جمیع حدود و ثغورش و پیاده کردن آن در سطح جامعه؛ البته اقامه دین به معنای محقق کردن دین است نه انجام دین؛ در این صورت، ممکن است گفته شود: اگر تنها دستورات دین را عمل کنیم، دین را محقق نکرده‌ایم؛ بلکه دین در صورتی محقق می‌شود که هم خود مکلف و هم سایرین به دستورات دین عمل کنند، وگرنه دین محقق نشده است.

نتیجه‌گیری

دلالت آیه ۱۳ شوری بر اقامه دین، به معنای تحقق فرامین شریعت مقدّس در جامعه، قابل انکار نیست. مراد از دین در این آیه و بلکه سایر آیات قرآن کریم که به معنای شریعت - اعم از احکام عبادی فردی - استعمال شده است. دلیل بر این مطلب، احکام اجتماعی و سیاسی است که در قرآن کریم و روایات به آن‌ها پرداخته شده است. اجرای کامل این احکام در جامعه بدون حکومت امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین، از باب مقدمه واجب تشکیل حکومت دینی واجب است. علاوه بر این، بررسی آیات قرآن کریم گواه بر این است که قرآن بر الهی بودن دو رکن



اصلی حکومت - حاکم جامعه و قانونی که بر اساس آن حکمرانی صورت می‌گیرد - تأکید نموده است. از یک سو، اطاعت غیر مأذونین از جانب خدای متعال را مصداق اطاعت از طاغوت و شیطان دانسته و از دیگر سو، افراد مطاع باید بر اساس دین و اراده الهی حکمرانی نمایند. بنابراین، تشکیل حکومت دینی نه از باب مقدمه واجب که استقلالاً و از باب وجوب نفسی، واجب است.



فهرست منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۱. آلوسی، محمود بن عبدالله، ۱۴۱۵ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
 ۲. ابن عجبیه، احمد، ۱۴۱۹ق، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، قاهره: حسن عباس زکی.
 ۳. ابن عربی، محمد بن عبدالله، ۱۴۰۸ق، احکام القرآن، بیروت: دار الجیل.
 ۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ق، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، بیروت: چ اول.
 ۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، ۱۴۱۴ق، بیروت: دارصادر، چ سوم.
 ۶. استرآبادی، علی، ۱۴۰۹ق، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
 ۷. الهی راد، صفدر، ۱۳۹۹ش، انسان شناسی، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
 ۸. بازرگان، مهدی، ۱۳۷۷ش، آخرت و خدا، هدف و بعثت انبیا، تهران: موسسه خدمات و فرهنگی رسا.
 ۹. بحرانی، هاشم بن سلیمان، ۱۴۱۵، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: موسسه البعثة، قسم الدراسات الإسلامیة، چ اول.
 ۱۰. حائری حسینی، سیدکاظم، ۱۳۶۴ش، بنیان حکومت در اسلام، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
 ۱۱. حائری یزدی، مهدی، ۱۹۹۵م، حکمت حکومت، لندن: بی نا.
 ۱۲. حائری یزدی، مهدی، ۱۳۷۶ش، گفت وگوهای خردمندانه درباره حکومت اسلامی، قم: فصلنامه حکومت اسلامی، سال دوم، شماره اول.
 ۱۳. حقیقت، سیدصادق، ۱۳۸۳ش، مسئله شناسی مطالعات سیاسی اسلامی، قم: بوستان کتاب.
 ۱۴. حوی، سعید، ۱۴۲۴ق، الأساس فی التفسیر، قاهره: دار السلام، چ ششم.
 ۱۵. دینوری، عبدالله بن محمد، ۱۴۲۴ق، تفسیر ابن وهب المسمی الواضح فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
 ۱۶. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، بیروت: دار الکتب العربی، چ سوم.
 ۱۷. سبزواری، محمد، ۱۴۱۹ق، ارشاد الأذهان إلى تفسیر القرآن، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، چ اول.
 ۱۸. شبر، عبدالله، ۱۴۱۰ق، تفسیر القرآن الکریم، قم: موسسه دار الهجرة، چ دوم.
 ۱۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چ دوم.
 ۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، چ سوم.
 ۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۲ق، تفسیر جوامع الجامع، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چ اول.
 ۲۲. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر، ۱۴۱۳ق، دلائل الإمامة، قم: مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الإسلامیة.



۲۳. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه.
۲۴. طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵ ش، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی، چ سوم.
۲۵. طنطاوی، محمد سید، ۱۹۹۷م، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، قاهره: النهضة مصر، چ اول.
۲۶. فاضل لنکرانی، محمدجواد، ۱۴۰۰ش، خارج فقه سیاسی، به آدرس:
<https://fazellankarani.com/persian/lessons/24101>
۲۷. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۰۲ق، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ سوم.
۲۸. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۴۱۸ق، الأصفی فی تفسیر القرآن، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام الإسلامی، چ اول.
۲۹. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴ق، تفسیر القمی، قم: دارالکتاب، چ سوم.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامی، چ چهارم.
۳۱. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۸ش، آموزش عقاید، تهران: نشر بین الملل سازمان تبلیغات.
۳۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۸ش، مجموعه آثار، تهران: صدرا.
۳۳. نهاوندی، محمد، ۱۳۸۶ش، نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: موسسه البعثة مرکز الطباعة و النشر.
34. S. Hornoby, 2024, Oxford Advandc Learner's dictionary.